**اصول: استصحاب، جلسه 41: یک‌شنبه 14/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم آقای صدر می‌فرمودند که در جایی که زمان قید واجب باشد ما استصحاب فعل مقید به زمان را نمی‌توانیم جاری کنیم. ولی می‌توانیم همان نتیجه را از راه قاعدۀ اشتغال بگیریم چون شک، شک در قدرت هست و صورهای مختلف ۴ صورت در مسأله ذکر کردند که در هر ۴ صورتشان قاعدۀ اشتغال را به خاطر شک در قدرت جاری می‌کردند. حالا یا قاعدۀ اشتغال را مستقیماً جاری می‌کردند یا بعد از اجرای استصحاب قاعدۀ اشتغال را جاری می‌کردند و شک در قدرت بر امتثال حکم واقعی در دو صورت بود، دو صورتش شک در امتثال حکم ظاهری بود. این چکیدۀ فرمایش حاج آقای صدر بود که مفصلش در جلسۀ قبل ذکر شد. خب ما یک مطلبی مطرح می‌کردیم که این راه حلی که ایشان ذکر می‌کند در همۀ موارد نمی‌آید، آن یک مرحله. یک مرحلۀ دیگر که عمدۀ مطلب همین هست آن این بود که این‌که در شک در قدرت مجرای اشتغال هست و برائت جاری نمی‌شود در شک در قدرت این چرا؟ ما عرض می‌کردیم که یک موقعی اصل ملاک محرز است، امکان شک ما در قدرت به شک در استیفای ملاک برمی‌گردد. آنجا خب مجرا، مجرای اشتغال است. ولی اگر شک ما در قدرت به شک در اصل وجوب ملاک برگردد آنجا مجرای برائت است. این کبرای کلی قضیه بود. حالا تطبیق این کبریٰ را در ما نحن فیه خواستیم دنبال کنیم. ما یک کسی که مثلاً نماز در، نماز ظهر و عصر در روز واجب هست، با آمدن شب این وجوب نماز مرتفع می‌شود. ما شک داریم که مثلاً ساعت آخر جزء روز هست یا جزء روز نیست؟ صحبت سر این هست که این‌که با رفتن، با تمام شدن روز تکلیف به صلاة مرتفع شده ببینیم ثبوتاً چی شده که دیگر بعد از گذشت زمان تکلیف موجود نیست. فرض کنید حالا آن زمان مشکوک را شما در نظر بگیرید تا اوّل آن زمان مشکوک تکلیف بوده. اگر اوّل زمان مشکوک نهایت تکلیف باشد، چرا بعد از آن زمان، حالا فرض کنید زمان مشکوک همین اوّل باشد، یعنی انتهای زمان تکلیف همان اوّل زمان مشکوک باشد و زمان مشکوک خارج از تکلیف باشد، این را فرض کنید. می‌خواهیم بگوییم چطور شد که تکلیف با پایان گرفتن آن زمان یقینی مرتفع شده و این چی شده؟

یک صورتش این هست که، اوّل احتمال‌های ثبوتی را ذکر کنیم نتیجۀ اثباتی‌اش را هم عرض کنم. یک احتمال این است که اصل ملاک تکلیف فقط در روز بوده. یعنی آن چیزی که من، نیازی که وجود داشته، نیاز فقط در روز بوده. بنابراین روز که تمام شد تکلیف هم برطرف شده. بنابراین فرض این‌که آن ساعت آخر، ساعت مشکوک جزء روز نباشد، چرا تکلیف مرتفع شده؟ به دلیل این‌که نیاز به تکلیف نبوده دیگر، ملاک نبوده، این یک جور.

یک جور دیگر این هست که ملاک بوده، ولی وجوب به آن تعلق نگرفته به دلیل مفسده‌ای که در نفس الزام بوده. یا مصلحتی که در ترخیص بعدی بوده. یعنی نکات مربوط به خود تکلیف نه مکلف به. ملاک در مکلف به هست، ولی ملاک یک سری نکاتی در اصل تکلیف هست، نفس ملزم بودن، مرخّص بودن، اینها اثرگذار هست در بقای تکلیف، در حدوث تکلیف، در همۀ این مراحل آنها اثرگذار است. اصل ملاک موجود است، ولی شارع مقدس چون دیگر نمی‌خواسته الزام کند اگر مثلاً الزامش را از این به بعد ادامه می‌داده خیلی اشخاص اشتباه می‌کردند و امثال اینها. محل اشتباه زیاد بوده، تکلیف را منحصر کرده به همان فترۀ یقینی، آن فترۀ مشکوک را اصلاً دایرۀ تکلیف خارج کرده. این هم دو احتمال.

احتمال سوم این است که ملاک تکلیف بوده، ولی چرا شارع آن ملاک را دیگر دنبالش نرفته؟ تحصیل آن ملاک را واجب نکرده؟ چون امکان استیفایش نبوده. در آن زمان آخر نمی‌شده آن تکلیف را استیفاء کرد. فرض کنید مثلاً شخصی بیمار است، یک دارو باید بهش بدهند تا این خوب بشود. وقتی شب می‌شود بیماری‌اش خوب نمی‌شود، احتیاج هنوز دارد ولی این دارو دیگر اثر نمی‌کند. اثر دارو در روز است. شب که می‌شود این دارو فایده‌بخش نیست. این است که چرا بعد از این‌که شب شد به دکتر امر نمی‌شود که دارو را به مریض بدهد؟ چون فایده ندارد. ولو مریض هنوز مریض است، مریضی‌اش هم خوب نشده، فایده‌بخش نیست دارو بدهد یا دارو ندهد، چه اثری دارد؟ این هم صورت سوم.

شاگرد:‌ ملاک شاید فقط در روز

استاد: نه ملاک در شب هم هست، ملاک یعنی نیاز.

شاگرد: این فایده‌دار بودن

استاد: نیاز یعنی آن شخص نیاز دارد، احتیاج دارد. احتیاج هست، هنوز هم احتیاج به دارو دارد. ولی دارو در روز مؤثر است. در شب اصلاً مؤثر نیست.

شاگرد: ملاک یعنی نیاز باشد این هم آن نیاز را برطرف کند.

استاد: نه، این یعنی. نیاز فرض کنید بچه در دریا افتاده دارد غرق می‌شود. مولیٰ یک موقع بچه دارد غرق می‌شود آن مثالی که بحث می‌کردیم این هست که بچه دارد غرق می‌شود من نمی‌دانم شک دارم که می‌توانم آن را استیفاء بکنم یا نمی‌توانم. اینجا شک بکنم در این‌که می‌توانم آن بچه را نجات بدهم یا نجات ندهم باید اقدام کنم. این صورتی که اصل احتیاج وجود دارد.

شاگرد: ۸:۵۰

استاد: الفاظ را کنار بگذارید. بحث این است اگر جایی احتیاج موجود است، شک در این است که می‌توانم این احتیاج را برطرف کنم یا نمی‌توانم برطرف کنم، اینجا مجرای اشتغال است. بحث این هست که. حالا صبر کنید این سه صورت را تفاوت‌هایش روشن بشود. اگر جایی من یقین دارم که تکلیف در آن ساعت مشکوکه اگر تکلیف در آن ساعت مشکوکه مرتفع شده باشد به خاطر این هست که ملاک نداشته. خب اینجا شک در قدرت تعبیر که می‌کنید شک در قدرت، شک در من در بقای ملاک است. شک در بقای ملاک اینجا مجرای برائت است. همچنین در جایی که من ملاک را یقین می‌دانم. احتمال می‌دهم که یک مصلحتی در الزام و امثال اینها وجود داشته، به خاطر مصلحت در الزام شارع مقدس آن تکلیف را، من را ملزم به آن تکلیف نکرده باشد. اینجا هم مجرا، مجرای برائت است. ولی اگر نه من یقین دارم ملاک حتی در آن ساعت مشکوکه هم هست، پس چرا وجوب برطرف شده بر فرضی که وجوب در آن ساعت مشکوکه نبوده علت برطرف شدن وجوب چی بوده؟ احتمال می‌دهم که در آن ساعت مشکوکه نمی‌توانسته‌ام آن احتیاج را برطرف کنم. شرط استیفای ملاک این بوده که در غیر آن ساعت باشد. فرض کنید همین مثال پزشک را که می‌زنم دکتر می‌داند مریض باید خوب بشود، بیماری‌ای دارد. نمی‌داند الآن شب است تا این دارویی را که بهش می‌دهد اثر نکند. یا هنوز روز است. یعنی شک دارد که این دارو اثربخش هست یا اثربخش نیست. و فرض هم این است که دارو مضر هم نیست که تزاحمات ملاکات و اینها را، آن را در نظر نگیریم. این قطعاً این دارو مضر نیست. خب اینجا شک در این هست که آیا من می‌توانم آن بیماری را برطرف بکنم؟ خب اینجا مجرای اشتغال است. درست است. بنابراین

شاگرد: استصحاب مؤثریت

استاد: نه حالا بحث استصحار را کنار بگذارید. منهای استصحاب، اصلاً با استصحاب نمی‌خواهیم مطلب را حل کنیم. بحث سر این است که قاعدۀ اشتغال اینجا چه شکلی است؟

شاگرد: عرض ما این است که درست است اینجا احتیاج به فعل هست، ولی ملاک

استاد: اسم ملاک نگذارید. می‌گویم جایی که احتیاج باشد. در جایی که احتیاج باشد شک ما در این است که می‌توانیم احتیاج را برطرف بکنیم یا نکنیم مجرای اشتغال است. به خصوص هر چی می‌خواهد شکل بگیرد. آن که می‌گویم الفاظ را کار نداشته باشیم این بحث این است ما این‌که بعد از گذشت زمان چرا تکلیف می‌گوید نیست. یک موقع به خاطر این‌که احتیاج برطرف شده است، یک موقعی به خاطر این نیست که احتیاج برطرف شده است، امکان رفع احتیاج نیست. بنابراین شک من در برطرف شدن تکلیف، در این‌که شک می‌کنم، آن ابتدا که گفتیم در جایی بود که یقین داشته باشیم. در جایی که یقین داشته باشیم تکلیف تا آن در ساعت مشکوکه نیست صحبت سر این است که اگر در ساعت مشکوکه یقین داریم نیست، چرا نیست؟ یک موقعی به خاطر این هست که اصل احتیاج موجود نیست، یک موقعی احتیاج موجود است، ولی به خاطر ملاکات الزام و آن مصالح و اینها تکلیف را شارع برداشته. یک موقع نه اینها هم نیست. به خاطر این‌که دیگر امکان استیفای ملاک نبوده یا به تعبیر دیگر احتیاج را نمی‌توانیم رفع کنیم. یک احتیاج بوده ولی امکان. اینجا می‌گوییم عقلا جایی که دکتر یقین دارد که این بیمار، بیمار است. احتمال می‌دهد این دارو را بدهد این بیماری‌اش را برطرف کند، احتمال هم می‌دهد بی‌فایده باشد. اینجا عیب ندارد. اینجا مجرای اشتغال است. در ما نحن فیه هم بحث این است اگر این ۳ تا صورتی که هست یقین داشته باشیم که شک ما، یعنی شک در ثبوت ملاک و عدم ثبوت ملاک هست. آنجا مجرای برائت است. شک ما، یقین داشته باشیم شک ما در آن، این‌که ملاک مصلحت در الزام وجود دارد، مصلحت در الزام وجود نداشته باشد، باز هم اینجا مجرای برائت است. البته اینجا قاعدۀ مقتضی و مانع ممکن است جاری بشود یک کمی اجرای قاعدۀ مقتضی مانع آنها یک نکاتی دارد که من وارد آن نمی‌شود، بحث قاعدۀ مقتضی مانعش را، آن را فعلاً غمض عین کنید در این صورت دوم.

شاگرد: صورت اوّل یقین سابق که ملاک نیست

استاد: یعنی یقین داریم که سابقاً ملاک موجود بوده الآن شک داریم ملاک هنوز موجود هست یا موجود نیست دیگر قاعدۀ اشتغال جاری نمی‌شود دیگر.

شاگرد: استصحاب

استاد: به استصحاب کار نداریم. بحث ما قاعدۀ اشتغال است. اگر بخواهیم هنوز هم وجوب را بیاوریم نیازمند به استصحاب هستیم. آقای صدر می‌خواهد نتیجۀ استصحاب را با قاعدۀ اشتغا بگیرد. بحث این است که قاعدۀ اشتغا آیا اینجاها جاری هست یا قاعدۀ اشتغال جاری نیست.

می‌گوییم در این صورت اوّل قاعدۀ اشتغال جاری نیست. اگر بخواهید آن نتیجه را بگیرید با خود استصحاب باید بگیرید. با قاعدۀ اشتغال، قاعدۀ اشتغال وجود ندارد که همان نتیجۀ استصحاب را بتوانیم ازش بگیریم. می‌ماند فقط آن صورت سوم، بله آن صورت سوم که ما چرا تکلیف بعد از این شارع مقدس تکلیف را برداشته، به خاطر این‌که در آن ساعت مشکوکه اگر وجوب مرتفع شده باشد علت ارتفاع وجوب نه این است که ملاک در این ساعت مشکوکه نبوده، احتیاج نبوده. احتیاج بوده ولی نمی‌شود توانسته شارع آن را استیفاء کند. پس شکی در بقای وجوب و عدم بقای وجوب بازگشت می‌کند به شک در امکان استیفای ملاک و عدم امکان استیفای ملاک. فقط در این صورت سوم است که شک در قدرتی است که اصالة الاشتغال جاری می‌شود. و نوع موارد، حالا اگر ما ندانیم چرا این تکلیف مرتفع شده، می‌دانیم. یعنی نمی‌دانیم اگر این تکلیف مرتفع شده باشد چرا مرتفع شده. آن بحث ثبوتی بود که ما اگر بدانیم نحوۀ جعل تکلیف به شکل اول است یا شکل دوم است یا شکل سوم است. اگر نمی‌دانیم که متعارف موارد هم این است که ما نمی‌دانیم. اینجا به نظر می‌رسد که برائت شرعیه جاری می‌شود. اینجا وجهی ندارد که برائت، شک داریم که ملاک موجود هست یا ملاک موجود نیست، شک در تکلیف داریم، شک در تکلیف مجرای برائت است. بنابراین در نوع موارد که ما شک داریم که ملاک موجود است، در اینجا مجرای برائت است. تنها در صورتی ما می‌توانیم اشتغال جاری کنیم که یقین داشته باشیم ملاک موجود است، مصلحت در ترخیص یا مفسدۀ در الزام هم نیست اگر تکلیف معدوم شده باشد به خاطر عدم امکان استیفاء الملاک است. یا بفرمایید عدم امکان رفع احتیاج است. اگر یقین داشته باشیم ما که دقیقاً این صورت هست اینجا مجرای اشتغال است. و أنّا باثباته.

شاگرد: مقدمتاً، اینجا نمی‌شود گفت ؟؟؟ ملاکی هست پس باید استصحاب.

استاد: نه، اگر آن بحث‌ها باشد مستقیماً خود استصحاب را جاری کنیم. چه به این دنگ و فنگ‌ها می‌خواهید چیز کنید. استصحاب تکلیف را جاری کنید دیگر. استصحاب تکلیف خودش جاری می‌شود.

شاگرد: مقدمتاً بگوییم ؟؟؟ ۱۸:۵۰

استاد: عرض کنم خدمت شما

شاگرد: غروب کرده ؟؟؟

استاد: یعنی اینجا جنبۀ مثبتیت دارد، این هم همان مثبتیت‌هایی که آنجا تصویر می‌کنیم، اینجا مثبتیت تصویر می‌شود. استصحاب ملاک جاری بکنیم بنابراین استصحاب ملاک آن مثبت هست بنابراین تکلیف ما به این شکل بودن و امثال اینهاست. یعنی همان مشکلاتی که اینجا هست و اینها که نمی‌دانم جنبۀ ترکیبی دارد فلان و امثال اینها. این به نحو اوضح در اینجاها می‌آید، چون خود آن ملاک و امثال اینها موضوع مستقیم، موضوع شرعی نیست، تکویناً وقتی آن ملاکات موجود باشد شارع حکم صادر کرده است.

شاگرد: خودش موضوع حکم نیست؟

استاد: نه موضوع حکم نیستند. شارع وقتی آن ملاکات هست حکم را صادر می‌کند. موضوع نیست یعنی تأثیر ملاکات در اجرای حکم تأثیر امر تکوینی هست در امر تکوینی دیگر. اینجوری است دیگر. نه همان مشکل. شبیه همان مشکل‌هایی که آنجا هست اینجا هم آن مثبتیت و فلان و از این حرف‌ها اینجا می‌آید.

اصل قضیه ما عرض کردیم که در اینجا استصحاب مشکلی ندارد. باید به اینجاها استصحاب مشکلی ندارد و نمی‌دانم تقیید و ترکیب و از این بحث‌هایی که مطرح فرمودند اینها خیلی جایگاه خاصی ندارد. آن راه‌حل‌های دیگر را نباید در اینجا تعیین کرد. خب این بحث تمام.

یک نکته‌ای را من اینجا ضمیمه بکنم.

ممکن است شما غیر از آن ۳ صورتی که گفتیم یک صورت چهارمی را هم بیفزاییم. بگوییم گاهی اوقات علت این‌که با تمام شدن زمان تکلیف مرتفع شده، تزاحم ملاکات است. تزاحم هست، از باب تزاحم است بنابراین این تزاحم خب این شکلی تعبیر بکنیم. صورت جدیدی تزاحم. به نظر می‌رسد تزاحم برگشت به یکی از صور قبلی می‌کند. تزاحم گاهی اوقات به این است که مثلاً یک فعلی که من می‌خواهم از من سر بزند این فعل من هم متعلق وجوب هست هم متعلق حرمت، این ملاک، آن ملاکی که منشاء اثر هست ملاکی هست که مزاحم با شیء دیگری نباشد. من فرض کنید فلان کار را که انجام بدهم ولو این احتیاج من را برطرف کند از یک جهت دیگر برای من مضر باشد. هم این احتیاج من را برطرف کند هم از جهت دیگری مضر باشد. یک موقع این شکلی هست. این در واقع ملاکی وجوب آور است که مزاحمت با ملاک حرمت نداشته باشد به آن معنا. پس بنابراین این‌که می‌گویم من احتیاج به این شیء دارم به خاطر این‌که این شیء مثلاً اگر درد من را خوب کند یک درد دیگر من را ایجاد کند، این‌که فایده ندارد که. در واقع ملاک غیر مزاحم آقایان تعبیر می‌کنند که، خلاصه یک موقعی حالا به تعبیر مرحوم آقای صدر دنبال کنیم، یک موقعی تزاحم، تزاحم ملاکی است. یک موقع تزاحم، تزاحم انفصالی است. تزاحم ملاکی این هست که در مرحله‌ای که مقتضیات با همدیگر تزاحم می‌کنند این فعل واحد هم درش ملاک وجوب هست هم درش ملاک حرمت هست. اینها با همدیگر که تزاحم کنند حکم فعلی تابع اقوی الملاکات است. اینجا جایی که من وجوب به خاطر مزاحمت با آن ملاک حرمت از تأثیرگذاری، از فعلیت بیفتد اینجا دیگر اصلاً ملاک وجود ندارد. ملاکی وجوب آور است که مزاحمت با ملاک حرمت نداشته باشد. این داخل در همان قسم اوّل است. یک موقعی هست نه این ملاک‌ها با همدیگر در مقام استیفاء با همدیگر مزاحم هستند. من قدرت بر استیفای هر دو ندارم. هر دو ملاک موجود است، ولی من نمی‌توانم فرض کنید که مثلاً شما در نظر بگیرید شب که می‌شود، شب من باید نماز مغرب و عشا را بخوانم. و آن چیزی که ملاک را من می‌توانم استیفاء کنم صرف الوجود نماز است مثلاً. در مقام استیفاء آن چیزی که. خب این هم بازگشت می‌کند به همان قسم سوم دیگر. یعنی تزاحم یا باید بازگشت بکند به قسم اوّل که قصور ملاک هست، اصل الملاک است. یا تزاحم بازگشت بکند به قسم سوم که قصور در مرحلۀ امکان استیفای ملاک است. این‌که ملاک نمی‌تواند استیفا بشود، گاهی اوقات به خاطر این‌که ذاتاً آن ملاک نمی‌تواند استیفاء بشود. گاهی اوقات به خاطر این‌که یک ملاک دیگر وجود دارد من قدرت ندارم هر دو ملاک را با هم استیفاء کنم. و بنابراین قسم جدیدی نمی‌شود، همان قسم‌های سابق هست.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۵:۲۴

استاد: مثلا فرض کنید

شاگرد: نذر کردم

استاد: نه. من آن چیزی که در من اثرگذار هست صرف الوجود نماز است. آن چیزی که احتیاج من را برطرف می‌کند صرف الوجود نماز است. ولو من هم به نماز ظهر احتیاج دارم هم به نماز مغرب احتیاج دارم. ولی صرف الوجود نماز هست که به من رشد می‌دهد. یعنی آن احتیاج من به هر دو هست. ولی آن که این احتیاج من را برطرف می‌کند صرف الوجودی است. به دلیلی که فرض کنید اگر هر دو را بخوانم خسته می‌شوم. نماز بانشاط مثلاً احتیاج من را برطرف می‌کند. مثلاً نمازی که یک نماز خوانده باشم و اینجور تصویرهایی که شما تصویر کنید.

شاگرد: تزاحم در انفصال

استاد: تزاحم در مقام انفصال است. تزاحم در مقام استیفای ملاک است. یعنی من هر دو ملاک موجود است ولی نمی‌توانم، قدرت ندارم هر دو ملاک را استیفا کنم. قدرت ندارم هر دو ملاک را استیفاء کنم. فرض کنید عرض کردم شارع به من گفته که حالا در مثال‌های تزاحم‌های متعارف هم دو نفر دارند غرق می‌شوند، غرق شدن نفر اوّل مبغوض مولاست، مفسده دارد. غرق شدن نفر دوم هم مبغوض مولاست. مبغوضیت هر کدام مقید به دیگری نیست. بالفعل دو تا مبغوض دارد تحقق پیدا می‌کند. ولی من نمی‌توانم جلوی تحقق این مبغوض‌ها را، هر دویش را بگیرم. فقط جلوی یکی‌اش را می‌توانم بگیرم. اینها تزاحم می‌کنند دیگر. این تراحم در مقام امتثال است. یعنی قدرت بر جلوگیری از تحقق مفسده را ندارم. یا در جایی که مصلحت الزامی هست. قدرت ندارم هر دو مصلحت الزامی را ایجاد کنم. هر دو مصلحت مورد نیاز هست، ولی قدرت ندارم. این تزاحم در مقام انفصال است دیگر. این تزاحم در مقام انفصال با تزاحم در مقام اصل تکلیف فرق دارد. خب این تزاحم در مقام انفصال اگر باشد بازگشت می‌کند به شک در امکان استیفای ملاک. تزاحم در اصل ملاک باشد شک در اصل ملاک برمی‌گردد. یکی از این دو تا برمی‌گردد. صورت جدیدی نیست. این می‌شود تزاحم. این یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا عرض می‌کنم حاج آقا یک بیانی دارند ایشان می‌فرمایند که قاعدۀ مقتضی و مانع در ملاکات جاری است. مرحوم آشیخ هادی تهرانی ایشان نسبت به قاعدۀ مقتضی و مانع خیلی معتنی هست و همۀ قواعد شرعی را هم به قاعدۀ مقتضی مانع برمی‌گرداند و خیلی نسبت به قاعدۀ مقتضی و مانع معتنی هست به طوری که نقل می‌کنند بعضی از شاگردهای ایشان به ایشان گفته بودند اگر امام صادق بگوید قاعدۀ مقتضی و مانع درست نیست شما چی می‌گویید؟ گفته بودند پایم را دراز می‌کنم می‌گویم تو امام نیستی. کأنّ اینقدر قاعدۀ مقتضی و مانع برایشان واضح هست که از امامت امام صادق برایشان واضح‌تر است. نعوذ بالله بعضی از دگم بودن روی دیدگاه‌ها گاهی اوقات این شکلی می‌شود. بماند. به هر حال قاعدۀ مقتضی و مانع را بعضی‌ها این شکلی. بعضی اصلاً قاعدۀ مقتضی و مانع را قبول ندارند بالمرّة هیچی. حاج آقا تفصیل قائل هستند می‌گویند عقلا قاعدۀ‌مقتضی و مانع را در ملاکات قبول دارند در غیر ملاکات قبول ندارند. من تصورم می‌کنم علی القاعده مراد حاج آقا باید این باشد در جایی که اصل ملاک ثابت است من نمی‌دانم این مالک مانعی آمده که نگذارد من این ملاک را استیفاء کنم؟ آن مانع در مقام مانع از اصل ملاک نباید باشد. نه مانع از. بلکه مانع از استیفای ملاک باشد. ببینید من یک موقعی یقین دارم که همین اصلاً مثال‌هایی که ما می‌زنیم در مورد شک در قدرت از باب این است که من اصل ملاک این‌که یک ملاکی اینجا وجود دارد قطعی است. نمی‌دانم قدرت دارم بر استیفای ملاک؟ این در واقع یک مانعی برای من، فرض کنید که اینجوری در نظر بگیرید من یک کسی دارد غرق می‌شود نمی‌دانم الآن بروم برای غرق شدنش، یک کسی جلوی من را می‌گیرد نگذارد بروم او را نجات بدهم؟ هیچ کسی جلوی من را نمی‌گیرد. مانعی از استیفای آن ملاک هست یا مانعی از استیفای ملاک نیست؟ این است که فکر می‌کنم به اینجا باید برگردد. اصلش هم نه مانع بما هو مانع خصوصیت داشته باشد. اگر شک من در وجود شرطش هم باشد. یا وجود مقتضی‌اش هم باشد آن هم همینجور است. مهم این نکته هست که اصل الملاک مسلّم باشد، هیچ در اصل ملاک تردیدی نباشد، شک در امکان استیفای ملاک باشد. آن قاعدۀ مقتضی مانعی که حاج آقا می‌فرمایند تصور می‌کنم باید برگشت بکند به همین مطلب که در جایی که اصل الملاک محرز است، شک در امکان استیفای ملاک باشد و خیلی وقت‌ها آن مواردی که شک در، حاج آقا اینجور تعبیر می‌فرمودند، می‌فرمودند که در جایی که مثلاً من یقین دارم که کذب ملاک دارد. نمی‌دانم یک عنوان ثانوی بر کذب عارض شده است که این کذب را از آن حرمت انداخته یا حرمت نینداخته. در مواردی شک در عروض عنوان ثانوی داشته باشد. شک در عروض عنوان ثانوی اینجا عقلائاً به این احتمال عروض عنوان ثانوی مجوزه اعتنا نمی‌کنند. من فکر می‌کنم اینجا در جایی به این احتمال اعتنا نمی‌کنند که ما مصلحت کذب قطعی است، احتمال می‌دهیم که یک مفسدۀ مزاحمی باشد که این مانع از امکان استیفای جلوی آن چیز را گرفتن باشد. ولی اگر از اوّل من نمی‌دانم آیا این کذب من مصلحت چیزی دارد یا ندارد؟ آیا مصلحتش مضیّق هست به این‌که این حالت پیش نیاید؟ احتمال می‌دهم در این حالت خاص اصلاً آن مصلحت ملزمه وجود ندارد، چون مزاحمت با یک ملاک، مزاحمت در مقام اصل ملاک است. اگر مزاحمت در مقام اصل ملاک باشد به نظر می‌رسد عقلاً هیچ ما چیزی نداریم برای این‌که بگوییم حتماً رعایت بشود. در واقع شک داریم که آیا کذب محرّم محقق هست یا کذب محرّم محقق نیست، برائت جاری می‌کنیم.

شاگرد: این دارو این بیماری را خوب می‌کند، احتمال می‌دهیم یک ملاک یک مزاحمی باشد که بیماری جدیدی ایجاد کند ؟؟؟ ۳۴:۱۴

استاد: اینجا همین را می‌خواهم بگویم، گاهی اوقات آن احتمال خودش احتمال منجزی است. یعنی یک موقعی قطع به، ما باید اینها را با همدیگر بسنجیم دیگر. ما یقین داریم که این دارو این بیماری را خوب می‌کند. یقین به خوب کردن با احتمال ایجاد چیز؟ کدام یک از اینها قوی‌تر است؟ یعنی در مقام تزاحم ملاکات مجموع احتمال و محتمل را با هم می‌سنجیم، فرض کنید که صد درجه این ممکن است من را خوب کند. به احتمال صد درصد این بیماری من را خوب می‌کند، یعنی به احتمال صد درصد، صد درجه به من مصلحت می‌رساند. به احتمال ۵۰ درصد هم یک ضرری به من می‌زند که آن ضرر ۱۰۰۰ درصد است.

شاگرد: ۱۰۰ درصد

استاد: نه، می‌خواهم بگویم ۵۰ درصد را ضرب کنید در آن چیزش، ماحصلش را با این مقایسه می‌کنند این شکلی است همیشه. در باب تزاحمات سه شیءای که با همدیگر مزاحمت می‌کنند مجموع احتمال و محتمل را با هم می‌سنجند، این مجموع احتمال و محتمل می‌خواهیم ببینیم چی از آب در می‌آید. این هم همین است. جایی که من یقین دارم این ملاک دارد، احتمال ملاک مزاحم می‌دهم. آن ملاک مزاحم محتمل ضرب در این احتمال آیا با این، با همدیگر، همدیگر را خنثی می‌کند یا خنثی نمی‌کند؟ بستگی دارد که احتمال چقدر باشد، اهمیت محتمل چقدر باشد. می‌خواهم بگویم آنها تابع درصد احتمال و اهمیت محتمل و امثال اینهاست. ولی اگر اصلاً این شکلی نباشد، من یقین دارم که این تکلیفی که اینجا هست ملاک دارد. احتمال می‌دهم یک تکلیف دیگری باشد که با وجود آن تکلیف دیگر من نتوانم این تکلیف را عملی کنم. نه این‌که ملاک نداشته باشد، نتوانم عملی‌اش کنم. اینجا خب جای اشتغال است. یعنی نسبت به آن تکلیف برائت جاری می‌کنیم، نسبت به آن تکلیف که برائت جاری کردیم این تکلیف را باید انجام بدهیم، این این شکلی است.

شاگرد: مشخص نشد، اگر که تزاحم، فرمودید تزاحم یا به قسم اوّل برمی‌گردد یا به قسم دوم، آنجایی که به قسم اوّل برمی‌گردد، فرمودید اگر ما، این ملاکی که در موردش بحث می‌کنیم ملاک غیر مزاحم است. اگر احتمال مزاحم بدهیم در واقع در اصل ملاک شک کردیم.

استاد: احتمال غیر. ببینید بحث ما در مورد، خب بله. چرا در اصل ملاک شک کردیم برائت جاری می‌شود.

شاگرد: ولی الآن می‌فرمایید

استاد: نه، آن که ما برائت شرعیه را دارم در نظر می‌گیرم. بحث این هست که یک موقعی در ملاک‌های تکوینی که خود انسان دارد دنبال می‌کند. در ملاک‌های تکوینی که خود انسان دارد دنبال می‌کند این دو تا ملاک را با همدیگر می‌سنجد. اهم و مهم می‌کند. اهم و مهم که کرد آن اهم و مهم را انسان ترجیح می‌دهد. من الآن نمی‌دانم شارع مقدس چجوری رفتار کرده. چون نمی‌دانم چجوری رفتار کرده بنابراین اصالة البرائة به من می‌گوید که لازم نیست انجام بدهی.

شاگرد: شرعی را می‌فرمایید؟

استاد: شرعی بله. اصالة البرائة شرعی این را به ما، لازمه‌اش همین است.

شاگرد: ولو آن محتملش زیاد باشد یا کم باشد

استاد: بله دیگر. چون معلوم نیست که، اگر قطع داشته باشم به این‌که شارع مقدس به عنوان حکم ظاهری در اینجا هم این حکم را فرموده. حکم خارج از فرض است. مواردی که اهم است من می‌دانم حکم ظاهری هم مشخص است. جایی که معلوم نیست که حکم شارع چی گفته، اصالة البرائة اینجا جاری می‌شود دیگر.

شاگرد: می‌دانم این ؟؟؟ ۳۸:۲۴ بین الامرین می‌شود

استاد: نمی‌شود.

شاگرد: می‌شود گفت این جایز است یا نه؟

استاد: حالا می‌گویم یک موقعی بحث این است که اطلاقات ادلۀ کذب را ممکن است ما بخش اثباتی هست. ما بگوییم اطلاقات ادلۀ کذب اقتضاء می‌کند که شما کذب را باید ترک کنید مگر یقین داشته باشد که اصلاح ذات البین اینجا هست. آنها یک بحث‌های اثباتی‌اش یک بحث دیگری است. ولی فرض من این هست که اگر ما ادله گفته باشد الکذب الذی لیس باصلاح ذات البین از اوّل این را مقید کرده باشد. خب آنها یک چیزهایی هست که در مورد آن یک بحث‌های دیگری هست. من حالا این را می‌خواهم عرض کنم بحث قاعدۀ مقتضی و مانع را یک سری نکاتی اینجا هست در کل این بحث، در بحث قاعدۀ مقتضی و مانع را باید با دقت بیشتری بهش نگاه کرد. من تصورم این هست که اگر قاعدۀ مقتضی و مانع بازگشت بکند به این‌که اصل الملاک مسلّم است، استیفاء الملاک روشن است که این قاعدۀ مقتضی و مانع جاری می‌شود. اما قاعدۀ مقتضی و مانع بازگشت بکند به این‌که اصل الملاک را مشکوک کند، جریان قاعدۀ مقتضی مانع محل تأمل است.

شاگرد: یعنی نفی مزاحم نمی‌تواند بکند؟

استاد: نمی‌تواند قاعدۀ مقتضی مانع در آن مرحلۀ ملاک که می‌خواهیم بگوییم. من تصورم از فرمایشات حاج آقا هم این هست که حاج آقا نمی‌خواهند در جایی که در مرحلۀ اصل الملاک شک داریم قاعدۀ مقتضی و مانع را جاری کنند. قاعدۀ مقتضی و مانع را در جایی که بازگشت می‌کند به شک در استیفاء ملاک می‌خواهند جاری کنند. حالا این نکته‌ای هست که باید یک قدری در فرمایشات حاج آقا دقت کرد و اصل قاعدۀ مقتضی و مانع را هم باید دقت کرد. این است که می‌خواهم بگویم این بحث‌هایی که ما اینجا مطرح می‌کنیم این بحث‌ها منها آن بحث قاعدۀ مقتضی مانع هست. آن قاعدۀ مقتضی مانع خودش یک موضوعی هست که نیازمند به یک دقت بیشتری هست. آن قاعدۀ مقتضی مانعی که به شک در امکان استیفای ملاک برگردد روشن است که جاری است. اما قاعدۀ مقتضی مانعی که در شک در امکان استیفای ملاک برنگردد جریانش، من تصورم این هست که جاری نمی‌شود، ولی حالا اگر کسی بخواهد بگوید جاری می‌شود نیازمند یک دقتی در بنای عقلا و آنها هست. خب بحث تمام. بحث بعدی من آورده بودم که امروز وارد این بحث بشویم ولی نتوانستیم، بحث استصحاب تعلیقی هست.

شاگرد: یعنی شما ؟؟؟ قاعدۀ مقتضی و مانع که ولو در ملاک در مرحلۀ مزاحم بودن ملاک است باز هم جاری نمی‌شود.

استاد: بله.

شاگرد: در مثال اصلاح ذات البین جاری نمی‌شود

استاد: بله. حالا آنجاها ممکن است اثباتاً. نه بعد اثباتا کار نداریم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان